

مسائل ایران

مسائل ایران

دوره دوم شماره ۱۰

از : سید محمد علی جمائزاده - ژنو

« خلیقات » . « ایرانیان »

چهار راه کردار

« آینه کو عیب تو بنمود راست
خود شکن، آینه شکستن خطاست »

بزد من آن کس نکو خواه تست
که گوید فلان چاه در راه تست
هر آن کس که عیبش نگویند پیش
هنر داند از جاهلی عیب خویش
مگو شهد شیرین شکر فایق است
کسی را که سقمونیا لایق است
ز دشمن شنو سیرت خود که دوست
هر آنچه از تو آید بچشمش نکوست
و بال است دادن برنجور قند
که داروی تلخش بود سودمند
چه خوش گفت آن مرد دارو فروش
شفا بایدت داروی تلخ نوش
(سعدی)

(قسمت دوم)

اکنون باید دید درمقابل آنچه دیگران درحق ما گفته اند و نوشته اند و میگویند و مینویسند ما باید چه واکنش و عکس العملی نشان بدهیم و وظیفه و خیر و صلاح ما دراختیار کدام طریقه است و باید چگونه فکر کنیم و بچه طرز و ترتیبی رفتار نمائیم .

درجواب این سؤال میتوان گفت که برای ما سه طریقه امکان پذیر است بقرار ذیل :

اول - تجاهل و تعافل

یعنی چنان وانمود کنیم که از همه جا بی خبریم و نمیدانیم و نمیخواهیم بدانیم که دیگران در حق ما چه گفته اند و باز چه میگویند و همچنانکه تا بحال اگر هم خوانده و شنیده ایم بروی بزرگواری خود نیاورده ایم و گفته ایم «جواب ابلهان خاموشی است» از این بیعد نیز آنچه را در حقیق میگویند و می نویسند نادیده و ناشنیده بیندازیم وزیر سیل در کنیم و همانطور که در گذشته مورد توجهی قرار نداده زیرگوشی در کرده ایم ازین پس نیز بهمین رویه مرضیه یا غیر مرضیه رفتار نمائیم و باصطلاح محلشان نگذاریم و یک گوش را در و گوش دیگر را دروازه کنیم و آنچه را از گوش می شنویم از گوش دیگر بیرون بیندازیم و کلام معروف را که «اگر همه را آب میبرد ما را خواب میبرد» ورد زبان قرار بدهیم و بگوئیم تا دندان نرم شود آنقدر بگویند تا زبانشان خسته و آرواره شان از کار بیفتد.

دوم - انکار

یعنی بزنیم بزبرش و بگوئیم تمام این حرفها از بیخ دروغ است و ما ایرانیان مردم بسیار با اخلاقی هم هستیم و آنچه درباره ما و فساد اخلاق ما میگویند سرتاسر دروغ و بی اساس است و سرسوزنی مبنی بر حقیقت نیست. البته این طریقه کار را آسان میکند ولی ابدآ فایده و نتیجه ای نخواهد داشت و اولین جوابی که بما خواهند داد این است که پس چرا دولتهای شما یکی پس از دیگری مبارزه با فساد را جزو مواد اساسی برنامه خود قرار میدهند و خلاصه آنکه همین سعی و کوشش ما را نیز در انکار بدیهیات بازیکی از معایب و نواقص اخلاقی ما بشمار خواهند آورد و جز آنکه بارمان سنگین تر بوده فایده ای بدست نخواهیم آورد.

سوم - تلافی

یعنی ما هم معامله بمثل نمائیم و یکی را دو تا هم برویش بگذاریم و پشیمان بدهیم و چه در مصیبتهای خودمانی و چه در مذاکرات و مباحثاتی که در مجالس و محافل و چه در نوشتجات خودمان حساب پاک کنیم و در کتاب و رساله و روزنامه و مجله پته سیئات اعمال آنها را بروی آب بیندازیم و حق یا ناحق جلو زبان و قلم را رها ساخته ، غث و سهمین و راست و دروغ عمل بمثل نموده هر چه بقلم و بزبانمان آمد در حقشان دروغ نندازیم و حسابی در قبال را خالی کنیم و بگوئیم «کلوخ انداز را پاداش سنگ است».

چهارم - تعقل

یعنی عمل کردن بدستور فکر و بحکم و دلالت عقل و استدلال. باید اندیشه دور بین و فکر صحیح و معقول و قضاوت استوار را چراغ راه خود

قراردیدیم و کلاهمان را قاضی بسازیم و از خر شیطان عصبانیت و کج خلقی پیاده شویم و بینیم عقل (وانصاف) چه حکم میکند و خیر و صلاح ما در چیست و خلاصه آنکه ره چنان برویم که رهروان رفته و میروند.

حالا ببینیم کدام یک از این طرق چهارگانه در نفع و صلاح ماست.

تغافل و تجامل

تا آنجائی که عقل سلیم و انصاف حکم میکند طریقه‌های اول و دوم و سوم بنظر نمی‌آید که درخیر و صلاح ما باشد و تصور نمی‌رود که در تمام دنیا کسی پیدا شود که آنها را معقول بشمارد.

تغافل و تجامل شیوه دیرینه غیر مرضیه ماست و تاحدی بدان خو گرفته‌ایم و حتی میتوان گفت طبیعت ثانوی ما شده است و درحقیقت همان شیوه‌ایست که به کیک نسبت میدهند که سر را زیر برف پنهان می‌سازد و خیال میکند چون خودش کسی را نمی‌بیند کسی هم او را نمی‌بیند. ما میتوانیم محل نگذاریم و اعتنائی نشان ندهیم و یا پوست کلفتی که بمرور ایام بر ایمان پیدا شده است در مقابل هر تهمت و افترائی شانه را بالا انداخته بگوئیم آنقدر بگویند تا زبانشان مو در بیاورد و دل خودمان را با سخنانی از قبیل «جواب ابلهان خاموشی است» خوش بداریم و بگوئیم اساساً «قلم در دست دشمن است» و در رد تمام آنچه در حق ما میگویند با سخنان سکه‌دار پیش پا افتاده‌ای از نوع:

«چون قلم در دست غداری بود لاجرم منصور برداری بود»

رجز خوانی نمائیم و حتی میتوانیم قدم را بالاتر نهاده یک قلم زیر تمام این حرفها زده بگوئیم اساساً ما ایرانیان مجسمه تمام قد خوش اخلاقی و ملکات انسانی هستیم و در سرتاسر قلمرو مملکت ما سرسوزنی فساد و بد اخلاقی پیدا نمیشود و هر آنچه در حق ما میگویند مبنی بر بدخواهی و حسادت و بی‌خبری و غرض و مرض است و یا لااقل همانا حدیث یک کلاغ چهل کلاغ است.

ما میتوانیم در تأیید نظر خود بگوئیم از وقتی وسایل مسافرت و رفت و آمد، آسان گردیده است هر روز عمده‌ای از این جوانان بی‌کار و بی‌عارف‌فرنگی کسب‌تجارت دارند با هم روزنامه نویس و خبرنگار یک دستگاه عکاس حمایل ساخته و بایک ماشین تحریری سفری ما را بقدم لفظی خود مشرف می‌سازند در حالی که عموماً از مملکت ما جز نامی نشنیده‌اند و درباره تاریخ و سنن و عادات و رسوم ما و اوضاع و احوال مملکت ما جز اطلاعات معمولی بسیار ناچیز و مختصری سرمایه دیگری ندارند. آنوقت قلم

خودنویس بدست در کوجه و بازار راه میافتند و در مدت کوتاهی که چه بسا از ده روز و دو هفته تجاوز نمیکنند بوسیله مترجمی بومی که خود محتاج ترجمات است با چند تن از مردم بی‌خبر از پیشخدمت مهمانخانه و راننده تاکسی و حمامی و دکاندار و دستفروش گفت و شنود و بقول خودشان «انترویو» راه میاندازند و پس از برداشتن چند حلقه عکس و فیلم و خریدن يك قالبچه خربك و چشیدن مزه چلوکباب شمیری و احياناً کشیدن يك حبافیون بمسقط الرأس خود برمیگردند و با شتابزدگی هرچه تمامتر کتابی در چند صد صفحه در باب مملکت تازه دیده مینویسند که اقلاً سه ربع آن نقل از کتابهای دیگران و تکرار مکررات است و برای اینکه بچنین تحفه‌ای جنبه فنی و علمی نیز داده باشند برای هر مسأله ساده و پیش‌پا افتاده‌ای جدولها و «گرافیک»ها و «دیاگرام»ها و «منحنی»های افقی و عمودی ترسیم مینمایند و خانه‌های آنرا با ارقام واعدادی پر میسازند و ناشر طعام و از نویسنده بی‌خبرتری هم چنین کتابی را در چند هزار نسخه بچاپ میرساند و با بانگ بوق و کرنا و تبلیغات با آب و تاب بفروش میرساند و متأسفانه همین قماش کتابهای و مقالات برای مردم بی‌خبر و ساده لوح غذای روح و مأخذ و مدرک و سند میشود و چنین نویسندگانی بسمت خبره و متخصص و کارشناس معروف میگردند و بهمین عناوین روزنامه‌ها و مجله‌ها در مقابل حق‌القلم گراف آثار فلفلی آنها را زین صفحات خود می‌سازند.

ایران ما مساحتی دارد بقدر نصف اروپا، چند هزار سال تاریخ دارد، تاریخ یکی از پرمجاثرترین تاریخهای دنیاست. هنگامی دارای عظمت و تمدن بود که هنوز اقوام اروپائی (باستانی یونانیان و سپس رومیها) وارد مرحله مدنیت بمعنی امروزی این کلمه نشده بودند. ایران ما در وسط خاکش دارای بیابان و کویری است که یکی از بزرگترین ممالک اروپا را میتوان در آنجا جا داد.

کوهی دارد که در تمام اقلیم اروپا کوهی بآن ارتفاع و فخامت وجود ندارد. جنگلهائی دارد که بقدر یکی دوتا از ممالک کوچک اروپا وسعت دارد. ایران مسلمان يك هزار سال ادبیات دارد و باندازه تمام ممالک اروپائی (و شاید بیشتر) شاعر دارد و شاعرهائی دارد که حتی گوته که خود فرنگیها اورا شخص شاخص ادبیات خود میدانند در مقابل آنها سرتعظیم فرود آورده و مقایسه خود را با آنها جنون محض شمرده است. آنوقت جوانان تازه بریش آمده فرنگی را می‌بینیم که از ده روز مرخصی اداری خود استفاده نموده هر اسان و نفس زنان وارد میشوند و میخواهند در ظرف همین چند روز تاریخ و جغرافیا و ادبیات و گذشته و حال و آینده ما را و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ما را مورد تحقیق و مطالعه قرار بدهند و بمحض اینکه بخاک خود برمیگردند با دست‌پاچگی هرچه تمامتر کتابی در چند صد صفحه مینویسند و در چند هزار نسخه بچاپ میرسانند و روزنامه نویسهای نیز همین نوع کتابها را سند و مأخذ مقاله نویس خود قرار میدهند.

بله، ما میتوانیم تمام این حرفهارا بزینم. ساختن (و گاهی تراشیدن)

این نوع ادله و براهین برای تبرئه خود کار دشواری نیست و البته اگر تنها برای دلخوشکنک باشد کاملاً کافی است ولی مردم دنیا کور و کر نیستند و ممکن است در جواب ما بگویند اگر واقعاً این حرفهائی که در حقان میزنند بی اساس و بی پایه است و فساد اخلاق در میان شما حکم عنقا و کیمیا را دارد پس چرا دولتهای شما پس از دیگری مبارزه با فساد را یکی از سرفصلهای عمده برنامه رسمی خود قرار میدهند ، چرا قانڈین شما مدام از آن سخن میرانند و افراد ملت را تشویق و تشجیع بمبارزه با آن مینمایند . میگویند اگر

شما منکر فساد و دروغگوئی هستید پس چرا روزنامه معروفی از روزنامههای شما مانند «اطلاعات» که تا حدی جنبه نیم رسمی هم دارد در شماره ۲۶ اسفند ۱۳۴۲ در قسمت «انتقاد خود مینویسد» :

« شما دیده‌اید و اگر ندیده‌اید حتماً شنیده‌اید که داریوش بزرگ در لوحه زرین خود دعا کرده است که خدا کشور او را از دروغ حفظ کند . معلوم نیست آن مرحوم چه ناختمتی در پیشگاه خداوند کرده بود که دعایش وارونه مستجاب شده یعنی خدا آفت دروغ را که مهلك‌ترین آفات است بر ملت او مسلط ساخته است . ما سلام و علیکمان با همدیگر دروغی و ساختگی است ، قهرمان دروغ ، مهران دروغ ، کسبمان دروغ ، تجارتمان دروغ ، دفتر و دستکمان دروغ و خلاصه دروغ و دروغ و دروغ است که از سراپایمان بزمین میبارد . ما که ملتیم بدولتمان دروغ میگوئیم تا دولت هم مجبور شود بما دروغ بگوید ... »

آنوقت است که باید تصدیق نمائیم که بله ، «تا نباشد چیزکی مردم نگویند :

چیزها» .

شاید اشخاصی در میان هموطنان ما پیدا شوند که بگویند بهتر است اصلاً باین همه اجنبی‌های بیکار و ولنگار اجازه ندهیم که مانند گوساله حاج میرزا آقاسی وارد مملکت ما بشوند و هر جا دلشان بخواهد سربکشند و با چهارچشم شاهد و ناظر احوال و اطوار ما بشوند و بعد بروند هر چه دلشان میخواهد در حق ما بنویسند :

بدیهی است که چنین کاری گفتنش آسان است ولی عملی ساختنش

نه تنها دشوار بلکه امکان ناپذیر است.

امروز دروازه‌های جهان هر روز بروی مردم دنیا گشاده‌تر میگردد. رفت و آمد شرط حیات گردیده است و زاویه نشینی و اعتکاف برای ملل و اقوام درحکم خودکشی است.

امروز درعهد و دوره‌ای زندگی نمیکنیم که بتوانیم درخانه خودمان را بروی بیگانگان ببندیم و بگوئیم «ما بخیر تو امیدنیست شمرسان». احتیاج مبرم بخیرشان داریم و باید پیله شرشان را هم بدنمان بمالیم.

بله، شکی نیست که وقتی درسنه ۱۸۴ هجری که هرون الرشید در بغداد خلافت میکرد موقعی که درکشور فرانسه پیمان معروف به «کوتوله» بتخت سلطنت جلوس کرد و مؤسس یک سلسله سلاطین نامی گردید کسی از هموطنان ما خبردار نگردید و زمانی که درعهد سلطنت همین پادشاهان که بنام «کارولانژیان» خوانده شده‌اند طرز حکومت «فئودالیته» و «فئودالیسم» در آنجا ایجاد گردید این واقعه مهم بگوش اهالی چاه‌بهار و سیستان نرسید و روزی که در سال ۶۱۱ هجری در دوره خلافت الناصر لدین الله فرانسوی را بر امپراطور آلمان مظفر و فیروز گردیدند و باب دشمنی و معاندت تاریخی که هنوز هم در میان آلمانها و فرانسویها دنباله‌دارد و از عوامل مهم تاریخ سیاسی اروپا و بلکه دنیا گردید پدران ما در طالقان و قمه بالمره از آن بی‌خبر ماندند و هکذا هنگامی که در سال ۳۷۷ هجری یعنی یازدهمین سال سلطنت نوح‌بن منصور سامانی هوگ کاپه نامی در سرزمین فرانسه بسطنت رسید و مؤسس سلسله سلاطین معروفی گردید اهالی سزوار و نیشابور ذوق و مسرتی ابراز نداشتند. آیا ۴۲۱ سال پیش ازین وقتی کتاب عالم و منجم لهستانی موسوم به کوپرنیک در باب اینکه زمین بدور خورشید میچرخد نه خورشید بدور زمین انتشار یافت طلاب مدارس دارالعباد کاشان اطلاعی یافتند و آیا میتوان احتمال داد که روزی که گالیله در سن هفتادسالگی باریش و گیس سفید مجبور شد در مقابل جهل و تعصب زانو بزین بزند و انکار حقیقت روشن را بنماید علمای اعلام قم و اصفهان خیردار شدند. آیا وقتی در سال ۸۹۸ هجری کلومب دنیای جدید را که امریکانام دارد کشف نمود و یا وقتی شش سال پس از آن گوتنبرگ نام فن چاپ جدید را اختراع کرد و یا روزی که در سنه ۹۲۸ هجری مصلح مذهبی شجاع و نامدار آلمانی لوتر حکم و فتوای رئیس کل مسیحیان پایای اعظم را در روز روشن علناً در آتش انداخت مردم سولقان و یا حتی مؤسس عظیم‌الشان سلسله سلاطین صفوی خیر آنرا شنید و یا با اهمیت آن پی بردند.

گویا بتوان بتمام این پرسشها جواب منفی داد. اما امروز دیگر وضع

دنیا بکلی تغییر یافته است بطوری که اگر مثلاً از وجود گنه گنه بی خبر بمانیم مالاریای خانمانسوز ریشه مان را میکند و اگر کشف پنی سلین بگوشمان نرسد مرض مهلك سل قبرستانهایمان را پرمی سازد و اگر از وجود د. ت. ت. بی اطلاع بمانیم مگس بیمرات چشممان را درخواهد آورد.

اگر آذربایجان از دستمان نرفت از برکت همین روابط و مناسبات بین المللی است و اگر امروز جزیره خرد و حقیری بنام کوبا که در مقابل کت و کویاک رستم سامی امریکا حکم دانه ذرتی را دارد که در جلو بوقلمون فریه و تنومندی افتاده باشد موی دماغ چنان کشوری با آنهمه حشمت و عظمت گردیده است از پرتو همین نزدیکیهای بین المللی است که روز بروز بر توسعه خود میافزاید و خدا میداند بکجاها خواهد کشید.

امروز حتی در دهات و قصبات ما روستائینی که هر را از بر تمیز نمیدهند دارای رادیو و تلویزیون شده اند و روزنامه های دنیا مانند صور اسرافیل کوچکترین اخبار جهان را هر صبح و شام در اطراف و اکناف عالم منتشر میسازند و کسانی هم که مانند من بیسوادند با گوششان اخبار سرتاسر گیتی را میشنوند و با چشمشان می بینند. امروز دیگر در عصر و عهدی زندگی نمیکنیم که بتوانیم گوش و هوشمان را بوقایع دوران ببندیم و دست زد بسینه مردم دنیا بزنیم. امروز دیگر بی خبر ماندن و دامن از جمع فروچیدن و درها را بروی بیگانه بستن نه تنها زیان خیز است و گناه و خطا بقلم خواهد رفت بلکه اصولاً از حیز امکان بیرون است.

راقم این سطور در مورد صحبت از همین توسعه روابط دنیائی در داستان «دوآتش» (۱) چنین گفته است :

«تو خودت صبح که از خواب برمیخیزی اول به صابونی که از فرانسه آمده است دست و رویت را میشوئی و با حوله ای که از روسیه آورده اند پاک میکنی و چای چینی را در استکان چکواسلاوی میریزی و باقند بلژیکی شیرین میکنی و بهمین منوال تا آن ساعتی که باز شب فرامیرسد و وارد رختخواب میشوی مدام با اجناس و امته ای که از اطراف و اکناف جهان و از هفت اقلیم از جهات اربعه وارد شده سروکار داری».

و باز درباره آمیزش و اختلاط امروزی مردم دنیا با هم در «سروته يك كرباس» چنین آورده است :

«... شخصی را میشناسم که پدرش ایرانی است و مادرش ترك است و خودش در مصر دنیا آمده و در هند بزرگ شده و در فرانسه تحصیل کرده است و بعدها زن عرب گرفته است و برادرش در ترکستان روس دنیا آمده و اکنون در چین زندگانی میکند و پدرش دو سال پیش در کربلائی معلای مرحوم شد و همانجا مدفونست و مادرش در زمستان گذشته در مریضخانه بروگل مرد و در قبرستان همان شهر خاکش کردند و خودش اکنون

سأهاست که در امریکا بکار تجارت مشغول است و کاروبارش هم الحمدالله خیلی خوب است» .

ما میتوانیم بگوئیم که اگر در میان ما ایرانیان عدّه معدودی پیدا شوند که اهل دنیا و شیله پیله هستند و یکباره پشت پا بمعنویات و هر آنچه بوی آدمیت میدهد زده جز جمع آوری پول و مقام و اعتبار از هر راه و بهر وسیله‌ای که باشد هم و غمی ندارند و برای حصول بدین منظور از توسل بدانچه نامش را خیانت و جنایت و دناوت گذاشته‌اند رو برگردان نیستند ولی اکثریت کامل مردم مملکت ما زیاد با این عوالم سروکار و میانه ندارند و لو بتوان بحق یا ناحق در حشاشان گفت که «خدا خر را دید و شاخش نداد» و یا آنکه «عفت بی‌بی از بی چادری است» و «آب نمی‌بینند والا شناگران قابلی هستند» با اینهمه مردم صالح و کارکن و قانع و بی‌آزاری هستند و با سایر مردم دنیا فرق و تفاوتی ندارند و ابدأ مستحق اینکه دیگران آنها را بیدی نام ببرند نیستند .

اینها همه بجای خود درست است ولی در هر حال ما نباید فراموش کنیم که بزرگان ما فرموده‌اند :

چو از قومی یکی بی دانشی کرد نه که را منزلت ماندنه مه را
شیدستی که گاوی در علفزار بیالاید همه گاوان ده را

و یا :

«اگر بر که‌ای پرکنید از کلاب : سگی دروی افتد شود منجلاب»
و متأسفانه این قبیل افراد بی‌دانش و گاوهای آلوده و سگهای درمنجلاب افتاده و در میان ما کم نیستند و تمام بدبختی ما از همینجا ناشی است .

تلافی

پس رویهمرفته با تمام این دلایل تباهل و تغافل و انکار دردمان را دوا نمیکند و بکار نخواهد خورد . میماند طریق سوم یعنی تلافی . تلافی هم بجهاتی که روشن‌تر از آنست که محتاج دلیل و بیان باشد در نفع و صلاح ما نخواهد بود آنها دانا و توانا و مسلح و مجهز هستند و ما ناتوان و دست خالی و همچنانکه یکی از بزرگان شعر و ادب آنها لافوتن نام گفته است .

«حجت زورمند پیوسته از حجت ضعیفان قوی‌تر است» .